

فلسفه قیام امام حسین (ع)

از منظر صالحی نجف آبادی و صافی گلپایگانی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۴/۰۲/۱۵ تاریخ تصویب ۱۴۰۴/۰۳/۰۴)

لیلا زکی خانی چگنی

چکیده

حماسه عاشورا از مرزهای جغرافیایی و اعتقادی عبور کرده و در صحنه حیات بشری به شکلی پویا و زنده جریان دارد. در این حماسه عمیق‌ترین پیوندها میان عقل و عشق و عاطفه به تصویر کشیده شده است؛ لذا پژوهشگران و صاحب نظران با الهام و استناد به سخنان امام حسین (ع) و بررسی متون مختلف تاریخ اسلام، رویکردها و رهیافت‌های مختلفی در تحلیل واقعه‌ی عاشورا داشته‌اند. صالحی نجف آبادی در کتاب «شهید جاوید» فلسفه قیام امام حسین (ع) را به صورت تحلیلی و عقلانی مورد بحث و بررسی قرار داده و معتقد است که درباره قیام عاشورا دو دیدگاه افراطی وجود دارد: اول، دیدگاه اهل سنت که قیام امام (ع) را قیامی نارس و نسنجیده دانسته و بر این باورند که آن حضرت در محاسبات خود به خطا رفته است. دیدگاه برخی از نویسندگان شیعه که معتقدند که قیام امام (ع) تابع محاسبات رایج و عقلایی نبود، بلکه آن حضرت (ع) به پیروی از فرمان غیبی، دست به قیام زد و کسی در این باره حق پرسش و چون و چرا ندارد. صالحی نجف آبادی به این نتیجه رسیده که هدف قیام امام حسین (ع) تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای حکومت رسول خدا (ص) و امام علی (ع) بود و عواملی چون ضعف حکومت، رنجش مردم، موافقت افکار عمومی، لیاقت امام به عنوان یک رهبر و وجود نیروهای داوطلب برای پیروزی امام حسین (ع) فراهم بود. ایشان در پاسخ به سوال کسانی که با خود فکر می‌کنند که امام به عنوان مردی آسمانی و ملکوتی که رهبری عالی روحانی مردم را به عهده دارد، با حکومت چه کار دارد؟ می‌نویسد: «باید دانست که امام علاوه بر اینکه دارای رهبری عالی روحانی است، رهبری عالی سیاسی را هم به عهده دارد».

واژگان کلیدی: امام حسین، واقعه کربلا، صالحی نجف آبادی، صافی گلپایگانی

مقدمه

نبرد کربلا (عربی: مَعْرَكَةُ كَرْبَلَاء) در ۱۰ محرم ۶۱ هجری قمری (برابر ۱۳ اکتبر ۶۸۰ میلادی) معروف به روز عاشورا، اتفاق افتاد. این نبرد میان سپاه کم تعداد حسین بن علی، نوه محمد پیامبر اسلام، و سپاه اعزامی از سوی عبیدالله بن زیاد، حاکم اموی کوفه، در نزدیکی محلی به نام کربلا در گرفت. در این نبرد سپاه کوچک حسین در برابر سپاه اموی شکست خورد و وی به همراه اغلب مردان همراهش کشته و خانواده اش اسیر شدند. در واقعه کربلا امام حسین (ع) هیچ فعالیتی برای کشته شدن نکرد، بلکه این عمل حکومت بودند که فرزند پیامبر (ص) را کشتند و چنین خسارت بزرگی را بر جهان اسلام وارد ساختند (همان، ص ۱۵۹). در مقابل این دیدگاه صافی گلپایگانی در کتاب «شهید آگاه» که در واقع نقدی بر کتاب «شهید جاوید» صالحی نجف آبادی است؛ معتقد است که هدف امام حسین (ع) از قیام، شهادت بوده است و آن حضرت (ع) با توجه به شرایط سیاسی - اجتماعی آن روز می دانست که پیروزی نظامی به دست نمی آید و می نویسد: «امام (ع) متعبد به قیام و شهادت بوده و شهادت آن حضرت محبوب و مطلوب خداوند بوده است و تعبد به شهادت امری بی سابقه نیست. به عبارت دیگر امام مأمور بود علیه یزید قیام کند و ابطال حکومت او را اعلان نماید و امتناع خود را از این بیعت شوم، علنی و آشکار سازد» (صافی گلپایگانی، ۱۳۶۶، ۵۰). ایشان هدف امام حسین (ع) را اصلاح جامعه اسلامی می داند، جامعه ای که با حکومت یزید به سوی انحراف و فساد در حال حرکت بود. از جمله موضوعات مهمی که در ارتباط با حماسه عاشورا نیاز به تحلیل و بررسی دارد درک صحیح فلسفه عاشورا و هدف قیام امام حسین (ع) است. یکی از دیدگاه های مطرح درباره فلسفه و هدف قیام امام حسین (ع)، دیدگاه «قیام برای تشکیل حکومت» است که در کتاب «شهید جاوید» صالحی نجف آبادی به آن پرداخته شده است. این دیدگاه که در مقابل دیدگاه «تعبد به شهادت» مطرح شده بود، موجی از مباحث مختلف علمی را در محافل حوزه و دانشگاه ایجاد کرده و نقدها و ردیه های بسیاری را به خود اختصاص داده که نمونه آن کتاب «شهید آگاه» از صافی گلپایگانی است؛ لذا ضرورت ایجاب می کند که به

طور تخصصی در این اثر علمی مورد بحث و تحلیل علمی قرار بگیرد. - رنجبر (۱۳۹۷) در پژوهشی تحت عنوان نقدی بر نظریه «قیام امام حسین (ع) برای تشکیل حکومت در کتاب شهید جاوید صالحی نجف آبادی» آورده است که این دیدگاه اگرچه در ظاهر مترقیانه و نوگرایانه به نظر می‌رسد، اما در منحرف و وارونه جلوه دادن انگیزه نهضت امام حسین (ع)، دست کمی از نظریات دنیاگرایانه برخی از نویسندگان اهل سنت هم چون ابن عربی، ابن کثیر، ابن خلدون و... ندارد. بنابراین بنا به دلایلی به رد دیدگاه صالحی نجف آبادی پرداخته است. ایازی (۱۳۹۶) در پژوهشی تحت عنوان «بررسی رویکردهای عقلی و نقلی قیام عاشورا از دیدگاه سید مرتضی و صالحی نجف آبادی» به این نتیجه رسیده است که مرحوم سید مرتضی از قدما، مرحوم صالحی نجف آبادی از معاصران و امام راحل در یک سخنرانی، انگیزه امام حسین (ع) از قیام را تشکیل حکومت صالحان دانسته‌اند. سید رضایی، میر احمد (۱۳۹۶) در پایان نامه اش تحت عنوان «بازخوانی عاشورا در روایت‌های موازی معاصر» به صورت توصیفی - تحلیلی و با هدف بازسازی و واخوانی قیام عاشورا از منظر متفکرانی چون مطهری، شریعتی، صالحی نجف آبادی، جعفری، جعفریان و مکارم شیرازی به بررسی و بازخوانی عاشورا در روایت‌های موازی معاصر پرداخته است. مسأله اساسی مقاله حاضر بررسی فلسفه قیام امام حسین (ع) از منظر دو اندیشمند مسلمان صالحی نجف آبادی و صافی گلپایگانی است.

• سؤال‌های تحقیق:

۱- فلسفه قیام امام حسین (ع) از منظر صالحی نجف آبادی چه بود؟

۲- از دیدگاه صافی گلپایگانی فلسفه قیام امام حسین (ع) چه بود؟

• فرضیه های تحقیق:

۱- از دیدگاه صالحی نجف آبادی هدف قیام امام حسین (ع)، به رسمیت نشناختن حکومت یزید، فراهم شدن فرصت قیام و اصلاح پس از مرگ معاویه، مبارزه با ظلم، استغاثه مردم و عدالت خواهی آنان، وجود زمینه مساعد برای تشکیل حکومت اسلامی بود.

۲- از منظر صافی گلپایگانی با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جهان اسلام، هدف قیام امام حسین (ع)، تعبّد به شهادت جهت بیداری، اصلاح و نجات جامعه اسلامی از حکومت فاسد و ظالمانه یزید بود.

بخش اول: عاشورا در روایت نعمت الله صالحی نجف آبادی

شهید جاوید، اثر صالحی نجف آبادی، مشتمل بر مطالبی است درباره ی علل و عوامل قیام امام حسین (ع) ماهیت قیام، مراحل قیام، هدف قیام و نتایج و آثار آن که طی آن نگارنده قصد دارد طرحی جدید از فلسفه ی این قیام به دست دهد و این سبب بحث و مناقشه ی شدید درباره ی این کتاب شده است. شهید جاوید از معدود کتابهای تحلیلی و استدلالی درباره ی قیام امام حسین (ع) که هم جنبه ی عقلی دارد و هم جنبه ی عاطفی، اگر کسی بخواهد به تحقیق و کنجکاوی و جنبه ی عقلی آن بپردازد، باید فقط از نیروی فکر و تعقل استمداد کند، نه از نیروی عاطفه، کتاب چون بر مبنای تحقیق و کنجکاوی تألیف شده طبعاً بیشتر به جنبه ی فکری و عقلی مسئله پرداخته و بحث و استدلال را تعقیب کرده و جنبه ی عاطفی مسئله را دنبال نکرده است.

بر اساس دیدگاه استنفورد، مورخ در روایت عنصر معنا و زمان را جمع میکند. معنا در تاریخ اهمیت دارد برعکس علم. معنا مفهومی سیال است و با نمادگری پیوند و ارتباط پیدا کند. به یک معنا می توانیم رویدادی را آکنده از معنا بدانیم زیرا آن را مهم میدانیم. (استنفورد، ۹۸: ۱۳۸۷) مهمترین معنا و نظریه ی کتاب حاضر نیز، این است که قیام امام حسین (ع) به هدف شهادت نبود، بلکه برای تشکیل حکومت اسلامی بود و از آنجا که امام موفق به تشکیل حکومت نشد، بلکه به شهادت رسید، به نظریه ی نویسنده انتقاد گردیده و منافی با علم امام، به ویژه با علم آن حضرت به شهادت خود شمرده شده است.

نکته ای که در عبارات شهید جاوید به چشم می آید، نفی و انکار پیامدهای رسواگرانه ی شهادت امام است. در حقیقت، صالحی میکوشد که با انکار نتایج و آثاری که میتوان بر شهادت امام بار کرد، این دیدگاه را که امام به قصد شهادت برای بیداری امت اسلامی حرکت کرد، به چالش بکشد. وی در این راستا، شهادت امام را برای اسلام زیان بار توصیف میکند (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۶: ۳۲۶-۳۳۶). این در حالی است که آثار و برکات عظیم شهادت امام و پیام های آموزنده ی علمی و عملی آن، به هیچ نحو انکارپذیر نیست و حتی خود آقای صالحی نیز، در جای دیگر به آن اعتراف میکند (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۶: ۳۶۱-۳۶۶). روشن نیست که چه بعدی دارد که حضرت با عنایت بر آن آثار، شهادت خود را زمینه ساز آن اهداف عالی قرار داده باشند. چنین به نظر میرسد که آقای صالحی به دنبال سیاسی کردن نهضت حسینی بوده است که فی نفسه اندیشه های وزین است؛ ولی در این رهیافت، به ورطه ی افراط غلتیده و تنها این رویکرد سیاسی را پسندیده که امام تنها و تنها، برای احیای حکومت قیام کرده است. اشتباه ایشان آن است که تنها رویکرد سیاسی به حادثه ی عاشورا را همین

میداند و بس و در این راستا به مخالفت با پاره ای از بدیهیات میپردازد. سخن ما این است که میتوان از این منظر سیاسی به حادثهی عاشورا نگریست که امام با علم به شهادت و با استقبال از آن، هدفی سیاسی را دنبال میکرد که احیای اسلام و سرنگونی طاغوت بوده است. این اندیشه‌ای است که بسیاری از دانشمندان، نواندیشان و حتی نویسندگان غیر مذهبی را به خود جلب کرده است (عنایت، ۱۳۶۵: ۳۱۹)

کتاب شهید جاوید، جنبه‌ی مهمی را در برابر برداشت های افراطی صوفیانه گشود و نهضت حسینی را الگوساز و نسخه‌ای قابل اجرا در تمام دوران‌ها معرفی کرد. عنایت در این باره میگوید: «چنان که به آسانی مشهود است، هدف اصلی شهید جاوید، سیاسی کردن جنبه‌ای از امام شناسی شیعه است که تا ایام اخیر کلاً با تعبیر عرفانی، شاعرانه برگزار می شد. نتیجه‌ی این کار، پیدایش گرایش محتاطانه، ولی رو به افزایش در میان شیعیان مبارز بود که با واقعه‌ی کربلا بسان فاجعه‌ای اساساً انسانی برخورد کنند و به تبع آن، عمل قهرمانی امام حسین (ع) را واقعه‌ای بی همتا و تقلیدناپذیر در تاریخ تلقی نکنند و آن را فراتر از حد موجودات انسانی ندانند» (عنایت، ۱۳۶۵: ۳۳۰-۳۳۱).

رویکردی که صالحی نجف آبادی در شهید جاوید، اتخاذ کرده، رویکردی تماماً عقلانی و تاریخی است و از این نظر جایگاهی خاص دارد. وی معتقد است که امام، بدان دلیل که جانشین پیغمبر است، باید در صورتی که شرایط مساعد باشد، خلافت و زمامداری مسلمین را بپذیرد و برای بازستاندن این حق خود قیام کند. به باور نجفآبادی، امام حسین (ع)، تماماً بر مبنای همین اصل عمل کردند؛ به عبارت دیگر، حرکت امام (ع) ذاتاً و ابتداءً، نه برای شهادت، بلکه به قصد پایان دادن به زمامداری ننگین بنی امیه بود و امام تا زمانی که از آمادگی نیروی

نظامی و اقتصادی خود اطمینان حاصل نکرد، دست به چنین اقدامی نزد. او معتقد است قیام امام، با توجه به شرایط جامعه، از قبیل نامههای مردم کوفه، ضعف حکومت، رنجش مردم از حاکمان، آمادگی افکار عمومی و...، از نظر عقلانیت سیاسی عام، عملی صحیح و از منظر دینی، تکلیفی واجب است. او برای این مدعای خود، شواهد متعدد تاریخی ذکر می کند.

مولف، از سوی دیگر، در بحثی مبسوط در رد تفسیرهای دیگر از واقعه ی کربلا، نتایج قیام امام را بررسی میکند. استدلال او چنین است که در آن شرایط، شهید شدن ۱۷ تن از اهل بیت پیامبر برای جهان اسلام که پر از بدعت های نوظهور و انحطاط اخلاقی است، هزینه ی بسیار زیادی بر جامعه ی شیعه تحمیل کرد. چرا که اتفاقات بعدی که در جامعه ی شیعه رخ داد، نشان داد که پس از شهادت امام، جمعیت شیعه از آن نظر که احساساتش تحریک و تهییج شد قوی گشت، اما از دست دادن زعیم و پیشوایی گرانقدر چون امام (ع) شیعه را ناتوان کرد و حادثه ی تواین و کشته شدن مختار و قتل عام شش هزار نفر از پیروان او، سبب شد تا شیعیان ۷۰ سال دیگر، تحت زمامداری ننگین امویان قرار گیرند.

صالحی نجف آبادی از جمله فقهای است که به طور صریح قیام امام حسین (ع) را با هدف تصاحب حکومت تفسیر نموده است. وی در تحلیل قیام کربلاء و واقعه عاشوراء معتقد است که این قیام با هدف در دست گرفتن حکومت صورت گرفته و تلاش حضرت آن بوده که به حکومت دست یابند. از اینرو تفسیر قیام آن حضرت برای شهادت درست نبوده و با مبانی اسلامی سازگار نیست چرا که مبانی اسلامی کشته شدن دشمن را تأیید میکند نه کشته شدن در برابر دشمن را». با کشته شدن سرباز مسلمان بطور کلی شکستی است که به اسلام وارد میشود نه اینکه با کشته شدن او اسلام ترویج گردد» (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۶)

ایشان در کتاب مشهور خود «شهید جاوید» در این رابطه بیان میکند که: «روشن است که اقدام حسین بن علی (ع) در مورد تسخیر عراق و تشکیل حکومت شبیه است به اقدام پدرش امیرالمؤمنین (ع) در مورد قبول خلافت و تشکیل حکومت و اقدام جدش رسول الله و اقدام امام حسین (ع) را نباید از اقدام جدش پیغمبر و پدرش علی (ع) جدا کرد و یک عمل استثنائی به حساب آورد» (صالحی ۱۳۸۶: ۴۳)، نجف آبادی صالحی نجف آبادی معتقد است که در صورت عدم تعرض و تهاجم دستگاه حاکمه به امام حسین (ع) برای اجبار آن حضرت به بیعت با یزید آن حضرت سیره و شیوه برادر برزگوار خود را ادامه میدادند؛ اما با تعرض و فشاری که دستگاه یزیدی به حضرت وارد آوردند حضرت بعد از بررسی شرایط به علت آمادگی شهر کوفه و سربازان و ارتش آماده، به سمت آن شهر حرکت کردند.

ستدلال ایشان برای این نظر آن است که حضرت با در نظر گرفتن تمام شرایط و براساس عمل بر مجرای طبیعی قیام نمودند. حضرت برای دست یابی به هدف، ابتدا مسلم بن عقیل را برای اطلاع از شرایط کوفه به آن شهر فرستادند و در ادامه با بررسی سایر مناطق عالم اسلامی و اشراف به وجود نیروی انسانی فراوان در کوفه تصمیم به رفتن به سمت آن شهر را گرفتند. ایشان با ذکر دلایلی معتقدند که شرایط برای قیام آن حضرت برای به دست گرفتن حکومت آماده بوده، ازجملهی این عوامل ضعف حکومت مرکزی، رنجش مردم، افکار عمومی همراه، لیاقت رهبری حضرت و ارتش داوطلبی که با ارتش تسخیری تفاوت دارد (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۶: ۲۶، ۳۵) بر اساس این دیدگاه حضرت در راه تصاحب حکومت به شهادت رسیدند که این امری مقدس است و نباید آن را ناپسند دانست.

حرف مهمی که صالحی نجف آبادی به ارائه اش پرداخت آن بود که علت اصلی قیام امام حسین (ع)، تشکیل حکومت اسلامی بود. حرفی که به مذاق بسیاری خوش نیامد و موجی از مخالفت ها را به همراه داشت، مخالفانی که دیدگاه های صالحی نجف آبادی را حرفی تازه و نو در برابر اندیشه های پیشین خود درباره امام حسین (ع) میدانستند. در مقدمه کتاب شهید جاوید آمده است: «حکومت عدالت کش معاویه با مرگ وی به پایان رسید و یزید بن معاویه هنوز جای خود را محکم نکرده و بهترین فرصت پیش آمده است که مردم آزادیخواه نیروهای خود را متشکل کنند و خلافت اسلامی را به مرکز اسلامی خود برگردانند... بدیهی است برای برگرداندن خلافت به مرکز اصلی خود، قبل از هر چیز وجود رهبری لایق لازم است که در پرتو لیاقت و محبوبیت خویش برای این کار اقدام کند و لایقترین شخص امام حسین (ع) است.»

در ادامه آمده است: «ولی پیش از آنکه از طرف خود امام حسین (ع) و سایر مردم برای برگرداندن خلافت به مرکز اصلی خود قیام و اقدام شود، حکومت یزید پیش دستی کرد. برای جلوگیری از هر گونه جنبشی اصلاحی، حسین بن علی و چند نفر از شخصیت های دیگر را تحت فشار قرار داد که با یزید بیعت کنند و حکومت او را به رسمیت بشناسند.» صالحی نجف آبادی مینویسد: «چون امام حسین (ع) خلافت یزید را به رسمیت نشناخت مورد تجاوز دستگاه حکومت واقع شد و به دنبال آن برای تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود اقدام کرد» (صالحی نجف آبادی، ۱۳۶۱: ۲۳). وی در جای دیگری از کتابش به نقل از شیخ مفید مینویسد: «امام منتظر مرگ معاویه بود تا با مرگ وی فرصت هر گونه انقلاب

اصلاحی به دست آید و آنگاه شروع به قیام و اقدام کند، این انتظار به پایان رسید و معاویه بن ابی سفیان چشم از جهان فرو بست» (صالحی نجف آبادی، ۱۳۶۱: ۲۶).

صالحی نجف آبادی معتقد است که عوامل پیروزی برای امام فراهم بود، عواملی چون ضعف حکومت، رنجش مردم، موافقت افکار عمومی، لیاقت امام به عنوان یک رهبر و وجود نیروهای داوطلب. صالحی در پاسخ به سوال کسانی که با خود فکر میکنند که امام به عنوان مردی آسمانی و ملکوتی که رهبری عالی روحانی مردم را به عهده دارد، با حکومت چه کار دارد؟ مینویسد: «باید دانست که امام علاوه بر اینکه دارای رهبری عالی روحانی است، رهبری عالی سیاسی را هم به عهده دارد. امام جانشین پیغمبر است و در آنجا که شرایط مساعد باشد باید زمامداری مردم را بپذیرد و در سایه قدرت حکومت قوانین دین را اجرا کند» (صالحی نجف آبادی، ۱۳۶۱: ۵۸).

همچنین او درباره تصور عمومی که از مردم آن زمان کوفه، درباره برگشت رأیشان، وجود دارد و آنها را همیشه مورد ملامت قرار داده اند که چرا امام را یاری نرساندند، مینویسد: «این تصور که اکثریت مردم کوفه همیشه مردمی منافق و بی وفا بودند تصویری سطحی و بی ریشه است و در همه زمان ها همه امت ها چنین بوده و هستند که روحیه آنها تغییرپذیر و قابل انعطاف است. در شرایطی که امام حسین (ع) تصمیم گرفت علاوه بر امتناع از بیعت با یزید با جماعت نیروهای عدالتخواه کوفه تشکیل حکومت بدهد و در سایه قدرت حکومت اصلاحات خود را شروع کند و در این زمان، اکثریت مردم کوفه از ته دل خواهان حکومت حسینی بودند نه از روی نفاق» (صالحی نجف آبادی، ۱۳۶۱: ۸۸-۸۹). وی برای اثبات دیدگاه خود درباره مردم کوفه از دو رویداد که پس از عاشور اتفاق افتاد به عنوان ادله خود بهره میبرد: «پس از

حادثه کربلا چند سال نگذشت که مردم کوفه به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی دست به انقلاب زدند. (و همچنین) مختار بن ابی عبید ثقفی با کمک همین مردم کوفه حکومتی تشکیل داد» (همان، ۸۹).

بنابراین، عاشورای تاریخی را صالحی نجف آبادی مطرح کرد. در زمانی که جریان روشنفکری چپ ایران کمتر از سوسیالیسم ناب را طلب نمیکرد و یا در شرایطیکه روشنفکران سکولار کمتر از جمهوری ناب طلب نمیکند، توجه به آنچه در جامعه رخ میدهد و آینده را رقم میزند، امری مهم است. صورت مسئله صالحی در مورد قیام امام حسین (ع) و مشروعیت حکومت و آزادی بیان و اثبات آن با دلایل فقهی نشان میداد که وی در جایگاهی قرار گرفته که میتواند در مقابل روایت های مخالف مردمسالار فقهی مدعی قوی باشد، از اینرو آثار وی با سکوت حوزویان و برخی اصحاب قدرت روبهرو شده و در وادی روشنفکری مسلمان این نوع روش و نگرش مقبول نیست. آثار صالحی نشان داد که کمان استدلال وی در مخالفت با روایتهای مبتنی بر قدرت سایر جریانات حوزوی قرار دارد. موقعیت جامعه ما نشان داد نه حماسه حسینی مطهری و نه شهادت شریعتی در بستر اجرایی نمیتواند بدون تعیین تکلیف از رمزگشایی اسطوره های عاشورا کمک عملی به زمینی شدن قیام عاشورا بکند. عاشورای تاریخی صالحی نجف آبادی در شهید جاوید ماجراهایی خلق کرد. صف بندی در برابر این کتاب در حوزه بعدها خود را در صف بندی سیاسی نیز، نشان داد. بیشتر طرفداران این کتاب بخصوص مرحوم آیت الله منتظری از مشروعیت و خواست مردم در حرکت و قیام دفاع میکردند. موضعگیری حول این کتاب بسیار مهم است. جالب این بود که از روحانیون اصلاح طلب مانند مطهری تا روشنفکرانی مانند شریعتی به کتاب صالحی نقد داشتند. صالحی در این

کتاب نشان می‌دهد که امام حسین قصد بیعت با یزید را نداشت و به دنبال چاره‌ای بود تا بیعت نکند، در نتیجه به دعوت مردم کوفه پاسخ داد. مسلم بن عقیل سفیر وی در کوفه غافلگیر شد و هنگام شهادت نیز تصریح کرد که به خواسته مردم کوفه امام به سوی آنجا نیاید، اما امام حرکت کرده بود و در میانه راه کربلا با کودتاگران کوفه روبه‌رو شد. امام تقاضا کرد به سوی مدینه حرکت کند، اما مورد قبول واقع نشد، در نتیجه امام تن به ذلت نداد و شهید شد و به این ترتیب در تاریخ، حماسه شد. صالحی نتیجه می‌گیرد که شکست و شهادت امام باعث تحکیم حکومت بنیامیه شد و می‌گوید امام به تعبیر و تصریح سیدمرتضی و سیدرضی از اینکه در کربلا کشته می‌شود خبر نداشته است. امام با توجه به خواست مردم بهسوی کوفه می‌رود و دلیل حرکت خود را خواسته مردم کوفه می‌داند.

صالحی با اثبات تاریخی دیدگاه خود که تاکنون کتابی در نقد آن به شکل مستدل وارد نشده است، جزئیات یک حرکت را تبیین می‌کند؛ جزئیاتی که در تاریخنگاری باید دیده شود؛ نه روایت شریعتی و نه روایت مطهری نمیتوانست به این جزئیات توجهی کند. شریعتی تلاش بزرگی در شناخت امامان کرد و نظریه مافوق انسانبودن آنها را رد کرد، زیرا اینکه مافوق انسان باشی و ایثار و گذشت داشته باشی دیگر ارزشی خلق نکرده‌ای. انسانبودن و در بستر زمان ایثار و گذشت داشتن است که از نظر ارزشی، انسانی مافوق می‌سازد. با این وصف شریعتی در کتاب شهادت و پس از شهادت این سیر را در حرکت امام مورد توجه قرار نداد، چرا که مسئله او چیز دیگری بود که از منشور عاشورا برداشت می‌کرد، اما صالحی در حقیقت در رخداد عاشورا به روش شریعتی در شناخت امامان عمل می‌کند. او به بررسی زندگی انسانهای بزرگ می‌پردازد که نه با عنایت و شفاعت که با عمل خود بزرگ شدند. مطهری در حماسه حسینی همانگونه

که از نام آن پیداست دنبال توضیح حماسه است. حماسه پس از واقعه رخ داده در تاریخ یک امت یا ملت مطابق نیاز پرداخته میشود، اما صالحی در کتاب خود مسائلی را پیگیری میکند که بعدها مسئله آینده جامعه چه در بحث مشروعیت و چه در بحث راهبرد سیاسی شد

او در بررسی تاریخی این فرصت را داشت تا مشخص کند که امام حسین (ع) خود را شایسته خلافت بر مسلمانان میدانست البته نه به دلایل موروثی و سببی، بلکه به خاطر شایستگی که در خود میدید و به واسطه تربیت در خاندان پیامبر، در نتیجه امام حکومت وقت را بر حق نمیدانست. یزید خلیفه ناشایست موروثی بود و امام قصد بیعت با وی را نداشت. صالحی نشان میدهد که امام دو بار از بیعتکردن سر باز میزند و در مکه وقتی تمایل اهالی کوفه را میبیند به دعوت آنها پاسخ نمیدهد. امام نشان میدهد که حتی امر به معروف و نهی از منکر نیاز به پایگاه، جایگاه و قدرت دارد. کوفه شهری است که طعم عدالت امام علی را چشیده و شاهد مدارای امامحسن (ع) بوده است. پیوند صلاحیت و مشروعیت در اینجا حاصل میشود. استناد مسلم بن عقیل در مورد حرکت امام به سوی کوفه، خواسته مردم است، اما ابن زیاد راهبرد و تاکتیک امام و البته نه هدف و آرمان امام را به بنبست میکشاند. امام در مقابل توقف در کربلا تمایلی به جنگ ندارد و پیشنهاد بازگشت میدهد. به هر حال هیچ یک از پیشنهادات امام پذیرفته نمیشوند، در نتیجه جنگ رخ میدهد.

عمل امام نشان میدهد که قصد بیعت با یزید را نداشته، اما قصد عملیات انتحاری را هم نداشته است. خروج شبانه از مدینه، نیمه کاره گذاشتن حج و حرکت سریع به سوی کوفه نشان دهنده تلاش امام برای رسیدن به جای مطمئن بوده است. پس از توقف در کربلا امام قصد بازگشت و یا حرکت به سوی گوشه ای از بلاد اسلامی را داشته که پذیرفته نمیشود، اقدام آخر هم دفاع از

خود است که منجر به شهادت میشود. به عبارتی اخلاص و ایمان امام او را در اتخاذ اعمال گوناگون توانا میکرد. فرار شبانه از مدینه و حرکت سریع از مکه به طرف کوفه به قصد ورود به آن کشور و اعلام موضع جدید و عاقبت کربلا و آمادگی برای مرگ در مقابل ذلت است. صالحی با اثر خود نشان داد در جایی قرار گرفته که امکان نقد و بررسی روابط قدرت را بهتر توضیح میدهد. در میان کتاب‌هایی مانند جامعه‌شناسی آریانپور، راه انبیا راه بشر، شهادت و پس از شهادت، ولایت‌فقیه، شهید جاوید و... در آن زمان هیچکس فکر نمیکرد کتابی که کمترین برد را در میان روشنفکران داشته باشد نقش تعیین‌کننده‌ای در روابط قدرت ایفا کند. او بعدها نشان داد که در این تیزهوشی شناخت روابط قدرت چه مدلی از حکومت حاکم میشود. صالحی در ادامه «شهید جاوید» و کتاب «حکومت صالحان» در آثار دیگرش از آزادی بیان و عقیده، حقوق شهروندی و حقوق مخالفان در چارچوب شرع دفاع کرد و برای آن استدلال فقهی آورد. این اقدام صالحی برای روشنفکران آرمانگرا چندان مهم نبود، اما مناسبات قدرت و مدل‌های حکومتی نشان داد که تطبیق و قانون محوری که صالحی و بسیاری پس از او آن را مطرح کردند در آغاز مورد توجه روشنفکران نبوده است. در دوران اصلاح طلبی تلاش حقوقی برای اجرای قوانین به نوعی با آرای مرحوم صالحی نسبت نزدیک دارد، پس باید نظرات صالحی نجف آبادی این فقیه دقیق و نکته‌سنج را خواند، چون آرمانگرا و ایثارگر نیازمند دانستن تاریخ است. باید توجه داشت که مشکل جامعه ما با تحلیل فلسفی انتزاعی و آرمانگرایی ناب حل نخواهد شد. شاید جامعه ما قدمی رو به جلو گذاشته، اما با موانع ساختاری روبه‌رو شده است. این موانع را در سپهر فکر و با ذهن فلسفی و با عشق و ایثار که آرمانگرایی یاری‌دهنده آن است نمیتوان از سر راه برداشت، بلکه با شناخت واقعیت‌ها و

در ساختار و شناخت تاریخ و جامعه باید به مصاف موانع رفت. البته چنین مصافی به‌عنوان شرط لازم، به فکر و آرمان نیاز دارد که خلاقیت و ایثار می‌آورد، اما شرط کافی آن دیدن واقعیت و شناخت آن است که آثار صالحی نجف آبادی در این زمره قرار می‌گیرند. شناخت تاریخ اسلام، شناخت مبانی فقهی اسلام و شیعه، محور اصلی این آثار هستند، پس باید آثار او را به دقت خواند، زیرا وی با دقت و وسواس فراوان آنها را نوشته است. بنابراین، صالحی نجف‌آبادی آنچنان که در ابتدای کتاب خود بیان می‌کند به دنبال روشی متفاوت برای بررسی قیام امام حسین (ع) است: «قیام آن حضرت باید بر اساس موازین عادی بررسی شود، از اینرو کتاب حاضر نهضت عظیم حسین بن علی علیه السلام را از نظر مجاری عادی و با صرف‌نظر از علم غیب امام بررسی کرده است» (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۱: ۳). او به دنبال آن بود تا بهجای نگاهی کلامی به عاشورا، نگاهی تاریخی را در پیش بگیرد.

بخش دوم: فلسفه قیام امام حسین از نظر صافی گلپایگانی

طاعت فرمان خدا و ادای تکلیف: آیت الله گلپایگانی در کتاب خود در این باره می‌فرماید: محرک انسان به کار و قیام و نهضت، گاه امور مادی و منافع دنیایی و اغراض شخصی، و به عبارت دیگر خودبینی و کام‌گیری‌های نفسانی است و گاه حب به خیر و فضیلت و انجام تکلیف و وظیفه است. محتاج به توضیح نیست که اگر محرک شخصی، عوامل مادی و شخصی باشد، درجه عمل پست بوده و عامل آن شایان تقدیر نیست، و کار او با کار حیوانات، تفاوت ندارد و همان گونه که آنها به دنبال علف و کاه و دانه به حرکت می‌آیند، بیشتر انسان‌ها هم مقصدشان برتر از هدف حیوان نمی‌باشد.

آیت الله در کتاب خود برای این مورد تکیه میکند به آیه ۲۶ سوره انبیا: همه بندگان مقرب خداوند که هرگز پیشاز امر خداکاری نخواهند کرد و هرچه کنند به فرمان او کنند. که اشان این امر را هم درباره امام حسین (ع) موثر میدانند. هرچه مرتبه توحیدعالی تر و خالص تر شود، خلوصیت و تسلیم در برابر فرمان حق کاملتر میگردد و تمام مطالب و مقاصد آنها در جنب مطلوب حقیقی و مقصود بالذات و منتهای آمال، همه فانی و نیست محض و عدم صرف میشود. خلوص ایمان و توحید بی شائبه و پاک از هر رنگ و زنگ، آنها را فقط متوجه خدا ساخته است. چنانچه امام حسین (ع) در دعای عرفه به درگاه خدا عرضه داشته: تویی که دیگران را از قلوب دوستانت راندی تا اینکه غیر از تو را دوست نداشته باشند و به جز تو به کسی پناه نبرند» (مجلسی بحار الانوار ج ۹۵ ص ۲۲۶). پس علل حرکت و اقدام و نهضت ایشان غیر فرمان خدا و محب خدا و رضای خدا چیز دیگری نیست. دعایشان «اللهم ارزقنی حبک و حب من یحبک و حب کل عمل یوصلنی الی قربک» ترجمه: خدایا محبت و دوستی خودت را و دوستی کسانی را که تو را دوست دارند و دوستی هر عملی را که مرا به تو نزدیک کند به من روزی کن.

و شعار و ذکرشان «لا اله الا الله و لا حول و لا قوه الا بالله و افوض امری الی الله و حسبنا و نعم الوکیل و الله اکبر» ترجمه: جز خدا معبودی نیست و هیچ نیرو و توانایی نیست جز به اراده خدا. من کارهایم را به خدا می سپارم خدا برای ما بس است و چه نیکو و کیلی است و خدا بزرگتر از آن است که توصیف شود. ایشان بالاتر از آنند که از طمع در حور و قصور و ثواب و سود و جنت موعود، و یا ترس از جهنم و عذاب و عقاب یوم النشور، اطاعت امر کنند، در علل حرکات این افراد ممتاز و بندگان خاص خدا چیزی جز فرمان خدا جستن اشتباه است. بعد از

پیغمبر اعظم (صلی الله علیه و آله) خاندان بزرگوار آن حضرت، علی و فرزندان نمونه های عالی توجه خالص به مبدأ و یکتاپرستی بودند. علی (علیه السلام) کسی بود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چنانچه در روایت است در وصف ایمانش فرمود: «اگر آسمانها و زمین در یک کف میزان و ایمان علی در کف دیگر گذارده شود، ایمان علی سنگینتر خواهد بود» حق پرستی و عدالت خواهی و آزادمنشی، و زهد، تقوا، شجاعت، صراحت و همه صفات انسانی که در علی و خاندانش بروز کرد، میوه درخت توحید و خداپرستی و تسلیم و توجه خالص به مبدا بود. هرگاه دو کار برایشان پیش می آمد آن را اختیار می کردند که رضای خدا در آن بیشتر باشد.

بزرگترین مظهر خلوص و پاک بازی و جلوه واقعیت و حقیقت و حق پرستی این خاندان، قیام حسین (علیه السلام) برضد یزید و حکومت بنی امیه بود که یک قیام خالص الهی و نهضت دینی بود. حسین (علیه السلام) در این قیام، نه حکومت و مقام ظاهری و دنیوی میخواست و نه بسط نفوذ و مال و ثروت؛ برای اطاعت خدا از بیعت یزید خودداری کرد و برای اطاعت امر خدا از حرمین شریفین هجرت نمود و برای اطاعت خدا جهاد کرد و برای برانگیخته شدن آن حضرت به این قیام باعث یجز امر خدا و ادای تکلیف نبود. بنابراین بهترین تعبیرات و واقعیت‌ترین تفاسیر برای علت قیام و نهضت حسین (علیه السلام) همین است که بگوییم علت قیام، امر خدا بود و این یک حقیقتی است که تاریخ و دین و سوابق زندگی حسین (علیه السلام) آن را تأیید و تصدیق میکند و غیر از این هم نیست. تاریخ اسلام، احادیث و روایات، سوابق زندگی شخصی حسین (علیه السلام)، سوابق زندگی دودمان او، همه دلیل این است که قیام آن حضرت یک مأموریت الهی بوده که در آن فتح و پیروزی ظاهری و

زودگذر منظور نبوده و مطلوب حسین (علیه السلام) در این نهضت و قیام، سیاست و ریاست و بسط نفوذ، نبوده است. همانطور که ظهور جدش پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، ظهور هدایت الهی و نهضت آسمانی و د و به سیاست های روز و اغراض سیاسی بستگی و ارتباط نداشت و دعوت آن حضرت قدم به قدم در تمام مراحل به فرمان خدا بود. قیام و حرکت حسین (علیه السلام) نیز که وجودش امتداد هدایت جدش بود منزله از غرض های سیاسی، و طلب ملک و سلطنت بود.

امر به معروف و نهی از منکر: در کتب معتبر تاریخ روایت شده که حسین (علیه السلام) برای برادرش محمد حنفیه این وصیت را نگاشت: بسم الله الرحمن الرحیم. این است آنچه که وصیت کرد حسین بن علی بن ابی طالب به برادرش محمد بن علی معروف به ابن حنفیه: همانا حسین گواهی می دهد به یگانگی خدا و اینکه شریکی برای او نیست و اینکه محمد، بنده و فرستاده اوست، شریعت و دینی را که آورد به حق از جانب حق آورد، و اینکه بهشت و آتش، حق است، و قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست، و اینکه خدا تمام مردگان را بر خواهد انگیخت. همانا من از برای تجاوز و طغیان و خودداری از قبول حق و برای فساد و ستم بیرون نشدم، بلکه برای اصلاح امور امت جدم محم (صلی الله علیه و آله) می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر سیره و روش جدم پیغمبر و پدرم علی بن ابی طالب بروم، پس هر کس بپذیرد مرا به پذیرفتن حق، پس خداوند اولی به حق است، و هر کس رد کند بر من، صبر کنم تا خدا میان من و قوم من به حق حکم کند و خدا بهترین حکم کنندگان است ای برادر! این وصیت من است به سوی تو. (محدث قومی، ص ۹۱). این وصیت مانند کلمه توحید مشتمل بر نفی و اثبات است. صافی گلپایگانی در کتاب خود به نقل از ابن اعثم کوفی

می نویسد: امام حسین (علیه السلام) علت قیام و برنامه کار خود را در چهار ماده اعلام کرد: ۱- اصلاح اموال امت ۲- امر به معروف ۳- نهی از منکر ۴- پیروی از روش جدش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و پدرش امام علی (علیه السلام). (ابن اعثم کوفی ص ۲۱)

امام حسین (علیه السلام) وظیفه داشت و مکلف بود که برای نهی از منکر به پاخیزد و عالم اسلام را بیدار کند و با بذل جان خود و یارانش بزرگترین ضربت کاری را بر پیکر نحس و نجس حکومت بنی امیه وارد سازد. حسین (علیه السلام) به شدت مسئولیتی را که داشت احساس می کرد و در ضمن خطبه ها و بیاناتی که میکرد، این مسئولیت بزرگ را برای مردم شرح می داد. از جمله به نقل ابی مخنف از عقبه بن ابی عیزار، در بیضه، این خطبه را برای اصحاب خویش و سپاه حر خواند بعد از حمد و ثنای فرمود: «ای مردم! رسول خدا» فرمود: هر کس ببیند سلطان ستم کاری را که حرام های خدا را حلال قرار دهد، و عهد خدا را بشکند، و مخالف سنت پیغمبر باشد و در میان بندگان خدا به گناه و ستم، کار کند، ولی او در برابر این سلطان، با کار و یا با گفتارش مبارزه نکند، سزاوار است بر خدا که او را در جایگاهی که برای عذاب سلطان مقرر شده وارد سازد. آگاه باشید که این مردم ملازم اطاعت شیطان شده و اطاعت خدا را ترک کرده و فساد را آشکار و حدود را تعطیل، و فیء و بیت المال را به خود اختصاص داده و حلال خدا را حرام، و حرام او را حلال ساخته اند، و من سزاوارترین کس هستم که بر آنان انکار کند» (ابی مخنف به نقل از صافی گلیپایگانیص ۳۰۴). و اما سوالی که در این بخش ذهن خواننده را درگیر میکند این است که آیا در این شرایط به وجود آمده امر به معروف و نهی از منکر تاثیر داشته است یا خیر؟ چون دلیل امر به معروف و نهی از منکر این است که این امر تاثیری داشته باشد و حکومت یزیدیان قطعاً گوش شنوایی برای امر به معروف

و نهی از منکر از امام حسین (ع) نداشتند پس آیا واقعا دلیل قیام امام حسین می‌تواند این امر باشد؟ که در کتاب پرتوی از عظمت امام حسین (ع) آیت الله صافی گلپایگانی در این زمینه می‌نویسد:

مسئله نیست که شرعاً در هر مورد، وجوب امر به معروف و نهی از منکر، مشروط به امن از ضرر باشد، بلکه می‌توان گفت در بعضی موارد عکس آن ثابت است و باید اهمیت مصلحت امر به معروف و نهی از منکر را با ضرر و مفسدهای که از آن متوجه می‌شود سنجید، اگر مصلحت آن اهم و شرعاً لازم الاستیفا باشد، مثل بقای دین، تحمل ضرر لازم است و ترک امر به معروف جایز نیست. به بیان دیگر: فرق است بین امر به معروف و نهی از منکرهای عادی و معمولی که غرض بازداري اشخاص از معصیت و مخالفت، و واداری آنها به اطاعت و انجام وظیفه است، و بین امر به معروف و نهی از منکری که جنبه عمومی و کلی داشته و احیای دین، بقای احکام و شعائر به آن وابسته باشد و ترک آن موجب خسارت ها و مصائب جبران ناپذیر و تقویت کفار و تسلط آنان بر مسلمانان شود، مثل آنکه در عصر حکومت یزید ملیت جامعه اسلام در خطر تغییر و تبدیل به ملیت کفر واقع شده بود و اوضاع و احوال نشان میداد که عن قریب دین از اثر و رسمیت افتاده و فاتحه اسلام خوانده می‌شود. در صورت اول، امر به معروف و نهی از منکر مشروط به امن از ضرر است و در صورت دوم وجوب، مشروط به امن از ضرر نیست و باید با احتمال تأثیر و عدم ترتب مفسده بزرگتر، دین را یاری کرد و خطر را از اسلام دفع نمود اگرچه به فدا کردن مال و جان برسد. شرط احتمال تأثیر هم موجود بود بلکه حسین (علیه السلام) یقین به تأثیر داشت و میدانست که نهضت و قیام او، اسلام را حفظ می‌کند و حرکت اوضاع من بقای دین خواهد بود، میدانست که اگر بنیامیه او را

که فرزندیغمبر و مرکز تحقق آمال معنوی و اسلامی مردم، و شریف ترین و گرامی ترین خلق و محبوب ترین افراد در قلوب جامعه است بکشند دیگر قدرتشان درهم شکسته میشود، و چنان سیل خشم و نفرت مردم به سویشان سرازیر می شود که حال هجوم به اسلام در آنها از می انمیرود، و باید موقعیت دفاعی به خود بگیرند تا بتوانند چند صباحی پایه های لرزان حکومت کثیف خود را از سقوط نگاه دارند. (صافی گلپایگانی، ص ۳۰۵).

علل قیام از نظر خود امام (ع): از آنجا که موادی را که حسین (علیه السلام) مستند و دلیل امتناع از بیعت و تصمیم بر مخالفت قرار داده، موادی بود که احدی در صحت و درستی آن شک نداشت و صغری و کبری آن مورد قبول و اتفاق همه بود، حتی ولید عموزاده یزید و استاندار او، صحت این ادله و مواد استنادیه را انکار نکرد و در برابر قوت منطق و صحت استدلال و احتجاج حسین (علیه السلام) هیچ ایراد و اشکالی ننمود. بهترین کسی که میتواند حقایق مستندات و علل این قیام را بیان کند، شخص حسین (علیه السلام) است که هم در صدق گفتارش کسی تردید نمی کند و هم عالم به اوضاع سیاست اسلامی بود، و از آنچه که در جوامع اسلامی می گذشت کاملاً آگاه بود و یزید و عمال و مأموران و متصدیان دستگاه های حکومتی را می شناخت و از نیات و مقاصدشان با خبر بود و در این بخش ما به سخنان امام حسین می پردازیم و علت قیام او را از سخنانش که در کتاب ایت الله صافی گلپایگانی جمع آوری شده است را با توجه به تحلیل های آیت الله بیان میکنیم.

نخست حسین (علیه السلام) فرمود: یا امیر نحن آل النبوة ومنجم الرسالة ومحل حركة الملائكة ومحل الرحمة.

ای امیر ما خاندان نبوتیم و معدن رسالت و جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محل فرود آمدن رحمتیم. طبق تفسیر ایت الله گلپایگانی در این قسمت شایستگی علمی و عملی و سوابق درخشان و بی نظیر خود را برای زعامت مسلمین و رهبری عامه، و اظهار رأی در مسائل بزرگ اسلامی، و تعیین خط سیر و روش مسلمانان، با چند جمله کوتاه و یک عالم معنا و حقیقت بیان فرمود و ولید را متوجه شخصیت بی بدیل خود در جهان اسلام نمود، و یادآور شد که کسی مانند او به امور شرعی و هدف ها و خواسته های اسلام عارف نیست و احدی هم مثل او به حفظ مصالح عالیه مسلمین علاقهمند نمی باشد؛ زیرا او اهل خانه نبوت و معدن پیغمبری و محل نزول فرشتگان و فرودگاه رحمت است. برای بیان تمرکز شرایط زعامت مسلمانان در آن حضرت کلماتی رساتر از این چند جمله نیست.

در جمله «بنافتح الله و بناختم» (ابن اعثم کوفی، ص ۱۰) می فرماید: باب هدایت و راهنمایی مردم را خدا به ما گشوده و به ما نیز ختم کرده است. مقصود ایناست که منصب الهی هدایت، و رهبری و زعامت همواره در خاندان ماست.

و جمله دیگر:

«و یزید فاسق فاجر شارب الخمر قاتل النفس المحترمه ملعن بالفسق والفجور» (ابن اعثم کوفی، ص ۱۱)

یزید فاسق بدکاره شرابخوار آدم کش است و کسی است که آشکارا به فسق و فجور و گناه دست میزند.

در این جمله، امام (علیه السلام) با کمال صراحت در استانداری مدینه که یکی از مراکز قدرت و سلطه یزید بود، ذمائم اخلاقی و عملی او را که در هر کس یکی از آنها وجود داشته باشد، لیاقت آنکه در یک اجتماع اسلامی کدخدای یک ده یا پاسبان کوچه ای شود ندارد، تاچه رسد خلافت و زمامداری تذکر داد. این اوصاف، و رذائل هر کدام یک ماده و دلیل قاطع برای شرعی نبودن حکومت یزید و حرمت بیعت با او و تمکین از زمامداری اوست. جامعه علاوه بر آنکه حق ندارد به خلاف مستبدان و نابکاران و تهاجر کنندگان به گناه رأی دهند، باید آنها را از مناصبی که دارند عزل کنند.

و جمله سوم:

«و مثلی لما یبایع مثله» (ابن اعثم کوفی، ص ۱۴)

ابن جمله نتیجه هایی است که راجب صلاحیت بی نظیر و شخصیت ممتاز خود و سوابق و احوال ننگین یزید فرمود. یعنی: کسی مثل من، با این گذشته درخشان و با مقام رهبری به حقی که نسبت به جامعه دارد با کسی مثل یزید بیعت نمی کند، زیرا بیعت با خلیفه در اصطلاح مسلمین، تعهد اطاعت و انقیاد است به کسی که مرکز تحقق هدف های عالی اسلامی و مصدر عزت و اعتلای مسلمین و اعلای کلمه اسلام و حامی قرآن و آمر به معروف و نهی از منکر، و به عبارت دیگر قائم مقام و جانشین پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باشد. این یک نتیجه مورد قبول همه بود که حسین (علیه السلام) پس از بیان سوابق دینی و روحانی خود و پیشینه های پر ننگ یزید آن را اعلام فرمود.

فساد دستگاه خلافت: یک غرض عمده از خلافت، راست کردن کژی ها و اقامه عدالت اجتماعی و اجرای نظام اسلامی است. اگر حکومت به این هدف ها اهمیت ندهد به قدر پیشیزی ارزش ندارد. و تمرد از اوامرش در صورت امکان، لازم و یاری و اعانت آن گناه است. هدف اسلام در نظام حکومت، پایان دادن به حکومت بشر و تسلیم همه به حکومت خداست. نظام حکومت اسلام بر این استوار است که واضع احکام، خداوند متعال است و احدی از بشر حق تشریع و وضع قانون ندارد.

آیه ۴۰ یوسف»

آیه ۴۵ مائده»

آیه ۴۷ مائده»

در عهد خلافت عثمان رسمًا خط سیر عوض شد و بانگ نارضایتی مردم بلند گردید و در انتخاب عمال و فرمانداران اصل لیاقت و شایستگی و امانت، مراعات نمی شد، و عثمان خویشاوندان خود را که متهم و دارای سوابق سوء و رفتار زشت، و گناهکار بودند در حکومت ولایت داد و در کارهای بزرگ وارد ساخت. در زمان حکومت معاویه روزبه روز روش زمامداری از روش اسلامی دورتر می شد و تحولی عجیب در شکل حکومت ظاهر شد که معاویه آن را با ولایت عهدی یزید تکمیل کرد، ضربت کاری به قلب اسلام و نظام اسلامی وارد شد، و بر حسین (علیه السلام) واجب بود که آن راجبران نماید و مرهمی به جراحاتی که بر پیکر اسلام رسیده بگذارد و به عموم مردم بفهماند که این شکل حکومت شرعی نیست، و با حکومت اسلام ارتباط و شباهت ندارد. بر حسین (علیه السلام) لازم بود اعلام

کند، پیشوایی مسلمانان با داشتن صفاتی مثل صفات یزید، امکان نخواهد داشت، و یزید و امثال او غاصب خلافت و زمامداری هستند و حساب حکومتشان از حساب حکومتی که هدف اسلام است، جداست. حسین (علیه السلام) با قیام خود نظر دین را راجع به حکومت یزید اعلام کرد، و مسلمان ها را از یک سلسله اشتباهات که موجب دوری از حقیقت اسلام و احکام آن میشود نجات داد و حساب اینگونه زمامداران را از حساب دین جدا کرد. اگر حسین (علیه السلام) قیام نمی کرد و سکوت یا بیعت میکرد بیشتر مردم در اشتباه می افتادند و برنامه اسلام در مورد زمامداری از بین میرفت، و حکومت اموی مظهر نظام اسلام میشد.

خطر ارتجاع: این خطر از تمام مخاطراتی که در آن روز جامعه مسلمانان را تهدید می کرد، مهمتر و شکننده تر بود. عفریت ارتجاع و بازگشت به عصر شرک و بت پرستی و جاهلیت، اندک اندک قیافه منحوس و مهیب خود را نشان میداد. زور سرنیزه بنی امیه، نقشه های وسیع آنها را درست کردن مبانی دینی جامعه و الغای نظامات اسلامی و تحقیر شعائر دینی، اجرا میکرد. عالم اسلام مخصوصاً مراکز حساس و موطن رجال بزرگ و با شخصیت مثل مکه، مدینه، کوفه و بصره در سکوت مرگبار و خفقان شدید فرو رفته بود. شدت ستمگری فرمانداری مانند زیاد، سمره و مغیره، و بی باکی آنها از قتل نفوس محترمه، جرح و ضرب و مثله، پرونده سازی و هتک اعراض مسلمانان، جامعه را مرعوب و مأیوس ساخته بود.

بنی امیه تصمیم داشتند که روحانیت اسلام و طبقات دیندار و ملتزم به آداب و شعائر دین را که مورد احترام مردم بودند بکوبند و از میان بردارند. علاوه بر کشتن پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و قتل عام مردم مدینه و ویران ساختن و سوزاندن کعبه معظمه قبله مسلمانان، تجاهر به گناه و تعطیل حدود، دو مرکز بزرگ اسلام، مکه معظمه و مدینه طیبه، را مجمع

خیاگران و نوازندگان و مخثان و امارد و شعرای عشق باز، و اراذل و اوباش قرار دادند تا عظمت و اعتبار این دو شهر مقدس کم شود و وضع این دو شهر، مردم شهرهای دیگر را به معاصی و فحشا گستاخ سازد. بنیامیه بودند که علاوه بر آن که شمشیر در اهل بیت گذاردند و خواستند کاری کنند که کسی فکر زمامداری آنها و مراجعه به آنها را نکند و زمین را از آل محمد (صلی الله علیه و آله) خالی سازند، کمر دشمنی انصار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را نیز برای اینکه آن حضرت را یاری نمودند به میان بستند و آنان را از حقوق اسلامی محروم، و ذلیل و خوار ساختند.

سبط ابن جوزی میگوید: جدم در کتاب تبصره گفته است: همانا حسین به سوی آن قوم رفت برای اینکه دید شریعت محو شده است پس در رفع قواعد آن کوشش کرد (سبط ابن جوزی، ص ۲۴۵). اگر خلافت یزید با عکس العمل شدیدی در جامعه اسلام مواجه نمی گشت، او به سمت جانشینی پیغمبر (صلی الله علیه و آله). پذیرفته می شد و مملکت اسلام کانون معاصی، فحشا، قمار، شراب، رقص، غنا و سگ بازی و نابکاری می گردید؛ زیرا جامعه از بزرگان و سران خود پیروی می کنند و کارهای آنها را سرمشق قرار میدهند. لذا لازم بود برای حفظ اسلام و دفع خطر ارتجاع نسبت به روش یزید جنبش و نهضتی آغاز شود که عموم، مخالفت روش او را با برنامه های اسلام درک کنند و بدانند که سران سیاسی بنیامیه از برنامه های اسلامی تبعیت ندارند. قیام سیدالشهدا (علیه السلام) برای این دو منظور لازم و واجب بود یعنی لازم بود که هم پرده از روی کار بنیامیه بردارد و آنها را به جوامع اسلامی معرفی نماید، و هم احساسات دینی مردم را علیه امویین بسیج کند و عواطف جامعه را به سوی خاندان پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) جلب فرماید تا بنیامیه از اینکه بتوانند بر قلوب مردم

حکمرانی کنند و مالک دلها شوند و شعائر اسلامی مانند اذان را موقوف سازند، محروم و ناامید شوند.

منابع و مآخذ

- ایازی (۱۳۹۶) بررسی رویکردهای عقلی و نقلی قیام عاشورا از دیدگاه سید مرتضی و صالحی نجف آبادی. فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم، ش ۲۵، ص ۱۳۳
- ایوبی، ی (۱۳۹۵) قیام امام حسین علیه السلام و ثمرات آن. تهران انتشارات آگاه
- حیدریان (۱۳۹۵) بررسی علل و عوامل پیدایش قیام امام حسین (ع) و مبانی نظری آن در قران و حدیث. پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه پیام نور واحد اصفهان
- خوارزمی، م (۱۳۹۷)، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۲۶۷
- رنجبر، م (۱۳۹۷) نقدی بر نظریه «قیام امام حسین (ع) برای تشکیل حکومت در کتاب شهید جاوید صالحی نجف آبادی. پژوهش نامه انتقادی متون و برنامه های علوم انسانی» فروردین ۱۳۹۷ - شماره ۵۳
- سخی رضایی (۱۳۹۶) تبیین و تحقیق دیدگاههای شهید مطهری درباره قیام امام حسین (ع). پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد واحد ملایر
- شهیدی، ج (۱۳۹۷) قیام امام حسین (علیه السلام) تهران. انتشارات کتابراه
- شیخ طوسی، (۱۳۹۶) تهذیب الاحکام، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۶، ص ۱۱۳
- صالحی نجف آبادی، ن (۱۳۹۷) فلسفه قیام امام حسین (ع). تهران انتشارات امید فردا
- طبری، م (۱۳۹۴)، تاریخ الامم و الملوک، ترجمه محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، ص ۳۰۴
- عزیزی، م (۱۳۹۵) خورشید کربلا؛ زندگی، و قیام امام حسین (ع). تهران. انتشارات روزگار

- عقیلی (۱۳۹۵) بررسی رویکرد تاریخی وهابیت درمورد قیام امام حسین (ع). پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد واحد مرودشت
- مطهری، م (۱۳۹۸) حماسه حسینی. تهران. انتشارات صدرا
- نیکنام (۱۳۹۴) بررسی عوامل و پیامدهای خروج امام حسین (ع) از مدینه تا شب عاشورا. پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد واحد شیراز